

نوآوریهای منطقی ابن سینا

اکبر فایدئی

عضو هیات علمی گروه فلسفه دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

چکیده:

بنای منطقی ارسطو به قدری رفیع و متین بود که تا چندین قرن پس از او اکثر دانشمندان آنرا از هر جهت کامل می دانستند به گونه ای که قرنهای متمادی حاکم بر افکار و آرای مردم اندیشمند بوده است. ابن سینا نخستین کسی است که از روش ارسطو در تدوین علم منطق عدول کرده و از جهات گوناگون دگرگونیهای در منطق ارسطویی بوجود آورد.

شیخ الرئیس علاوه بر کاستن برخی مسایل منطقی از قبیل مقولات و بحث تفصیلی شعر و خطابه و جدل، و جابجایی برخی دیگر مثل عکس و حد و رسم، ابتکارات و نوآوریهای متعددی در علم منطق دارد که به قرار زیر است:

- ۱- تبدیل منطق نگاری نه بخشی به منطق نگاری دو بخشی
 - ۲- تقسیم دلالت وضعی لفظی بر سه قسم مطابقه و تضمن و التزام
 - ۳- بسط و گسترش تقسیم قضیه به حسب جهت و نظام خاص و انسجام نوین آنها
 - ۴- جواز اجتماع دو قضیه مطلقه با اختلاف در کم و کیف
 - ۵- تناسب کمیت حد با ذات محدود و ضعف قاعده ایجاز و اختصار تعریف حقیقی
 - ۶- ملاک استغنا از تعریف و صعوبت دسترسی به حدود حقیقی اشیا
 - ۷- قیاس اقترانی شرطی و انواع آن
 - ۸- فعلیت ثبوت وصف عنوانی موضوع برای ذات آن در باب عقد الوضع
 - ۹- انعکاس قضیه موجبه ضروریه به صورت موجبه جزئیه مطلقه عامه
- در این مقاله موارد فوق جمع آوری شده است.

کلید واژه ها: منطق، دلالت، جهت، تعریف، عکس، قیاس، تناقض.

مقدمه:

پیدایش منطق نظری و تدوینی

قبل از ارسطو علم و دانش بشری، اطلاعات پراکنده و مجمل مبتنی بر تجربه بود و مباحث منطقی در سخنان زنون کبیر و سوفسطائیان و سقراط و افلاطون به صورت پراکنده آمده است. و ارسطو نخستین کسی است که منطق نظری را جمع آوری و با تعیین ابواب و فصول تدوین نموده است. ابن سینا عبارات ارسطو را دربارهٔ تدوین منطق چنین نقل می کند:

« فلهذا لم نستفد ممن سلف صناعته بل ورثناهم امورا خطبیه معموله و جدلیه و برهانیه. قال: و أما صورة القیاس، و صورة قیاس قیاس، فامر قد کدنا فی طلبه من العمر حتی استنبناه؛ فإن عرض فی هذا الفن الواحد تقصیر فلنعذر من یشعر به عند التصفح؛ و یقبل المنه بما افدناه من الصواب ». (ابن سینا، ۱۹۵۸/۱۴۰۵: ۱۱۳)

ما از پیشینیان خود، جز قوانین مجمل و اموری درباره خطابه و سخنرانی معمولی و جدلی و برهانی، چیزی به ارث نبردیم. و اما صورت قیاس و صورت قیاس قیاس (استخراج ضروب و شرایط هر قیاس)، کاری است که مدتی طولانی از عمر خود را رنج زحمت کشیدیم تا آنها را دریافتیم. پس اگر در این کتاب کوتاهی و نقص و زیادتی باشد از آیندگانی که به هنگام تحقیق و تصفح متوجه آن شوند، عذر می خواهیم و آنها باید منت ما را در قبال مطالب صحیحی که افاده کردیم، بپذیرند.

ارسطو قوانین منطقی را از کلام پیشینیان تجرید نموده و مباحث منطقی را در شش کتاب نوشت که بعدها تحت عنوان ارغنون جمع آوری شد. و سپس فروریوس صوری مبحث ایساغوجی یا مدخل منطق را بر آن افزود. و مسلمین هم دو کتاب خطابه و شعر ارسطو را به آخر منطق افزودند و آنرا جزو صناعات خمس آورده اند و بدین ترتیب تألیفات خویش را بر نه کتاب یا نه مقاله مرتب کرده اند. لذا منطق ارسطویی به منطق نه بخشی شهرت یافته است.

تحول منطق پس از ارسطو و نوآوریهای ابن سینا

بنای منطقی ارسطو به قدری رفیع و متین بود که تا چندین قرن پس از او اکثر دانشمندان آنرا از هر جهت کامل می دانستند به گونه ای که قرنهای متمادی حاکم بر افکار و آرای مردم اندیشمند بوده است. ابن سینا نخستین کسی است که از روش ارسطو در تدوین علم منطق عدول کرده و از جهات گوناگون دگرگونیهایی در منطق ارسطویی بوجود آورد که سرمشق اکثر متفکران قرار گرفت. او در عقلانیت و قدرت اندیشه و استواری و استحکام فکر و دقت نظر در تاریخ فلسفه فردی بی نظیر است. هیچ متفکر اسلامی در علوم و تاریخ اندیشه بشریت به اندازه ابن سینا در آیندگان اثر نگذاشته است.

پس از ارسطو، سه گونه تغییر و دگرگونی در ابواب و فصول منطق ارسطویی پدید آمده است: یکی کاستن برخی از مطالب، دوم جابجا کردن پاره ای از مطالب، و سوم نوآوری و افزودن بر منطقیات ارسطو.

کم کردن برخی از مسایل منطقی

قدما مقولات را در ردیف مسایل منطقی می آوردند و ابن سینا با اینکه یک فن از منطق شفا را به مقولات اختصاص داده

است در چند مورد از همین کتاب اشاره می کند که جای بحث مقولات در منطق نیست زیرا منطق از مقولات ثانیه بحث می کند، در حالیکه مقولات عشر معقول اول هستند. و به همین جهت ابن سینا در سایر تألیفات خود، بجز کتاب نجات، مقولات را جزو مسایل فلسفه قرار داده است. و حکمای متأخر از جمله فخر رازی و تفتازانی و شیخ اشراق و کاتبی قزوینی و دیگران در این زمینه از ابن سینا پیروی کرده اند. بیان ابن سینا در این مورد به قرار زیر است:

« ... معرفه هذه، إما من جهة كيفية الوجود، فال فلسفه الاولى، و معرفتها من جهة تصور النفس لها، فالی حد من العلم الطبيعي يصاحب الفلسفه الاولى؛ و معرفه آنها تستحق الفاظا توقع عليها، فالی صناعه اللغويين. » (ابن سینا، ۱۳۷۱/۱۹۵۲: ۵)

شناخت کلیات حقیقه و مقولات ماهوی از جهت کیفیت و چگونگی وجود به فلسفه اولی مربوط است و از جهت تصور و ادراک آنها به واسطه نفس با فلسفه طبیعی ارتباط دارد که به فلسفه اولی نزدیک است؛ و از آن جهت که مقولات محتاج به الفاظی هستند که برای دلالت بر آنها وضع شده اند به علم لغت مربوط می شود. و در جای دیگر می نویسد: « إن تحقیق هذه الاشياء مما لا یكلفه المنطقی ... و یكون بیانها له فی صناعه اخرى. » (همان: ۱۱۳) یعنی همانا تحقیق این امور و تشخیص ماهیات جوهری و عرضی، وظیفه شخص منطقی نیست و جای بحث آن در فن دیگری (فلسفه) است.

ابن سینا علاوه بر بحث مقولات، بحث تفصیلی در مورد صناعات خمس را نیز از منطق ارسطویی کنار گذاشت وی در دانشنامه علایی و نجات و اشارات، تنها در باره صناعات برهان و مغالطه سخن به میان آورده و شعر و خطابه و جدل را خارج از هدف و غایت مباحث منطقی قلمداد کرده است. منطقیان دیگر هم به تبعیت از او بحث تفصیلی شعر و خطابه و جدل را کنار گذاشته و گفتگو در باره صناعات خمس را به اختصار برگزار کرده اند. (ملکشاهی، همان: ۲۱ - ۱۹)

جابجا کردن پاره ای از مطالب منطقی

ابن سینا برای نخستین بار مباحث منطق را به موصل تصویری و تصدیقی تقسیم نمود و در منطق اشارات معرف و حد و رسم را که جزء کتاب برهان بود، در بخش تصورات بعد از کلیات خمس قرار داد چرا که حد و رسم در حقیقت ثمره کلیات خمس است. و همچنین او مبحث عکس را که از احکام قضایا است از کتاب جدل به کتاب عبارت انتقال داد. و این کار او سرمشق متأخرین گردید. (همان: ۲۲)

نوآوری و افزودن بر منطقیات ارسطو

شیخ الرئیس علاوه بر کاستن برخی از مسایل منطقی از قبیل مقولات و بحث تفصیلی شعر و خطابه و جدل، و جابجایی برخی دیگر مثل عکس و حد و رسم، ابتکارات و نوآوریهای متعددی در علم منطق دارد که به بررسی برخی از آنها می پردازیم:

۱- تبدیل منطق نگاری نه بخشی به منطق نگاری دو بخشی

چنانکه قبلا اشاره کردیم ارغنون معلم اول شامل شش بخش بود که با اضافه دو رساله خطابه و شعر او و با افزودن باب ایساغوجی فروریوس صوری، منطقیات ارسطو بر نه بخش بالغ شد. ولی ابن سینا در اشارات و منطق مشرقیین خود، منطق را به دو بخش اصلی ناظر به تصورات و تصدیقات تقسیم کرده و تبویب و فصل بندی منطق ارسطویی را از نه باب به دو باب رسانید. (خندان، ۱۳۷۹: ۱۰ و ۱۳؛ ر.ک. لوکری، ۱۳۶۴: ۵۱) او در بخش منطق

کتاب حکمت مشرقیه آشکارا روش دو بخشی را در منطق پیش گرفته است. (دانش پژوه، ۱۳۶۴: هفتاد و یک) چنانکه در ابتدای کتاب منطق مشرقیین می نویسد:

« نرید أن نبین انا کیف نسلک من اشیاء حاصله فی اوهامنا و اذهاننا الی اشیاء اخری غیر حاصله فی اوهامنا و اذهاننا نستحصلها بتلك الاولی. والاشیاء التي تحصل فی اوهامنا و اذهاننا لابد لها أن تتمثل فی اذهاننا فتصورها و حیث لا یخلو إما أن نکون قد تصورنا منها تصورا لا یصحبه تصدیق، أو نکون تصورنا منها تصورا یصحبه تصدیق ... (ابن سینا، منطق المشرقیین: ۹)

ما می خواهیم بیان کنیم که چگونه از اشیای موجود در اوهام و اذهان خود به اشیای نامعلوم سیر کرده و به واسطه معلومات پیشین خود معلومات دیگری کسب می کنیم. و اشیای حاصل در ذهن از طریق تصور نمودار می شوند و تصور آنها از دو حال خارج نیست یا تصور آنها مجرد از حکم و تصدیق است و یا اینکه تصور آنها همراه با حکم و تصدیق است. بعدها منطق دانان زیادی از این منطق نگاری دو بخشی ابن سینا تبعیت کرده اند.

۲- تقسیم دلالت وضعی لفظی بر سه قسم مطابقه و تضمن و التزام

ابن سینا برای نخستین بار مبحث الفاظ را پیش از کلیات خمس قرار داد که در آن معنای دلالت و اقسام آنرا ذکر نمود و دلالت لفظی وضعی را به مطابقه و تضمن و التزام تقسیم کرد. وی در مورد سبب افزودن مبحث الفاظ به منطق ارسطو می گوید:

« و لأن بین اللفظ و المعنی علاقه ما، و ربما اثرت احوال فی اللفظ فی احوال المعنی، فلذلك یلزم المنطقی أيضا أن یراعی جانب اللفظ المطلق من حیث ذلك غیر مقید بلغظ قوم دون قوم. » (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۲/۱-۲۱)

و چون میان لفظ و معنی یک نوع علاقه و ارتباط و وابستگی و مناسبت وجود دارد و چه بسا احوال لفظ (به سبب این علاقه و وابستگی) در احوال معنی اثر می گذارد، و لذا توجه نمودن به لفظ مطلق بدانگونه که لغت قوم خاصی مورد نظر نباشد برای منطقیان امری لازم و ضروری است. بنابراین شخص منطقی ناچار است که درباره برخی از معانی الفاظ بحث کند چرا که بکار بردن الفاظ در مقام تعلیم و تعلم مفاهیم ذهنی و معقولات ثانیة منطقی لازم است، گرچه خود لفظ، مورد نظر منطقی نیست.

میان لفظ و معنی یک ارتباط و وابستگی وجود دارد، و دلالت لفظ بر معنی بنا به حصر عقلی بر سه قسم است: مطابقه، تضمن و التزام. ابن سینا اقسام دلالت را در کتاب اشارات خود، چنین نقل می کند:

« اللفظ يدل على المعنى إما على سبيل المطابقه، بأن يكون ذلك اللفظ موضوعاً لذلك المعنى و بإذائه، مثل دلالت المثلث على الشكل المحيط به ثلاثه اضلع، و إما على سبيل التضمن بأن يكون المعنى جزء من المعنى الذى يطابقه، مثل دلالت المثلث على الشكل، فإنه يدل على الشكل لا على أنه اسم لمعنى، جزئه الشكل، و إما على سبيل الاستتباع و الالتزام، بأن يكون اللفظ دالاً بالمطابقه على معنى و يكون ذلك المعنى يلزمه معنى غيره كالرفيق الخارجى لا كالجزم منه، مثل دلالت لفظ السقف على الحائط و الانسان على قابل صنعه الكتابه. » (همان: ۲۸)

لفظ یا بطور مطابقه بر معنی دلالت دارد بدینسان که آن لفظ برای همان معنی و در إزای آن وضع شده باشد، مانند دلالت مثلث بر شکلی که سه ضلع بر آن احاطه دارد؛ و یا اینکه لفظ بر معنی بطور تضمن دلالت می کند بدین گونه که معنای مدلول، جزئی از معنای مطابقی لفظ باشد، مانند دلالت مثلث بر شکل؛ زیرا در این صورت دلالت مثلث بر شکل از آن جهت نیست که نام و عنوان شکل باشد بلکه از آن جهت است که مثلث عنوان معنایی است که شکل جزئی از آن معنی است؛ و یا دلالت لفظ بر معنی به طور تبعی و التزام است، به این صورت که لفظ به دلالت مطابقی بر معنایی دلالت کند که آن معنی مستلزم امر دیگری باشد که خارج از معنای موضوع له لفظ، ولی مصاحب آن باشد، نه آنکه آن معنای دیگر جزئی از معنای مطابقی لفظ باشد بلکه با آن ملازم و همراه است مانند دلالت لفظ سقف بر دیوار و دلالت لفظ انسان بر قابل صنعت و کتابت.

نا گفته نماند که ابن سینا در کتاب منطق مشرقیین پس از تعریف لفظ مفرد، بیانی دارد که در آن به تابعیت دلالت لفظی برای اراده تصریح کرده است. بیان ابن سینا چنین است:

« و إذا لم يرد باللفظ دلالة لم يكن دالاً، لأن معنى قولنا: " لفظ دال " هو أنه يرد به الدلالة، لا أن له في نفسه حقاً

من الدلالة. » (ابن سینا، منطق المشرقیین: ۱۱)

هنگامی که از لفظ دلالتی اراده نشود، دلالتی نخواهد داشت، زیرا مقصود ما از دال بودن یک لفظ اینست که از آن لفظ دلالتی اراده شده است، نه اینکه لفظ برای خود سهمی از دلالت داشته باشد.

ولی حق به جانب صاحب محاکمات است که دلالت را تابع اراده ندانسته و می گوید: « فإن الدلالة هي فهم المعنى من اللفظ للعلم بوضعه و لا خفاء في أن من علم وضع لفظ فكلماً يتخيل ذلك اللفظ يتعقل معناه بالضرورة، سواء كان مراداً أو لا. » (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۳۲/۱، حاشیه؛ رک: هادوی، ۱۶۰/۲ و ۱۶۹)

دلالت عبارت از فهم معنی از لفظ بواسطه علم به وضع است و بی شک، کسی که به وضع لفظ آگاه باشد، هرگاه این لفظ را تخیل نماید، معنایش را درک می کند، خواه این معنی مقصود باشد و خواه نباشد.

۳- بسط و گسترش تقسیم قضیه به حسب جهت و نظام خاص و انسجام نوین آنها

شیخ الرئیس هر یک از جهات ثلاث قضایا را به گونه های مختلف تقسیم کرده و برای نخستین بار نظم نوین و انسجام خاصی را در میان جهات قضایا ارایه داد بطوریکه تعداد قضایای موجهه به ده قضیه موجهه بسیطه و هفت قضیه موجهه مرکبه معتبر بالغ شد. این بسط و گسترش بی سابقه جهات قضایا و نظام خاص و انسجام نوین آنها در بیان ابن سینا، مورد پذیرش اکثر متفکران و منطق دانان اسلامی قرار گرفت.

وی قضایای موجهه را به دو قسم بسیطه و مرکبه تقسیم کرده است. قضایایی که دارای جهت هستند اگر مقید به قید «لا ضرورت» و یا «لادوام» باشند مرکبه اند و گرنه بسیطه بشمار می روند. و اصول قضایای بسیطه چهار مورد است که عبارتند از: ۱- ضروریه (اعم از ضروریه ازلیه، مشروطه عامه، ضروریه ذاتیه، ضروریه بشرط محمول، و قتیة مطلقه، و

منتشرة مطلقه) ۲- دائمیة (اعم از دائمه مطلقه و عرفیه عامه) ۳- ممکنه عامه ۴- فعلیه یا وجودیه.

قضیه ضروریه: قضیه ضروریه، قضیه ای است که در آن به ضرورت نسبت حکم می شود. ابن سینا اقسام قضیه ضروریه را در فصل دوم از نهج چهارم اشارات و فصل اول از مقاله دوم کتاب برهان شفا و همچنین بخش منطوق کتاب نجات، بصورت مفصل بیان نموده است که اینک گزیده سخنان او را در زمینه هر یک از اقسام ضروریه می آوریم:

۱- ضروریه / ازلیه: ابن سینا در کتاب نجات خود در مقام بیان تعداد اقسام ضروریه و ضرورت ازلیه می نویسد: « فنقول أن الحمل الضروري، علی سته اوجه، یشتک کلها فی الدوام، فاول ذلك، أن یكون الحمل، دائما لم یزل ولا یزال، کقولنا الله تعالی حی. » (ابن سینا، ۱۳۶۴: ۳۵) حمل ضروری بر شش نوع است که وجه اشتراک آنها دوام است. قسم اول از انواع حمل ضروری اینست که حمل در آن دوام ازلی و ابدی داشته باشد. مثل قضیه « الله تعالی حی بالضرورة ».

۲- ضروریه مطلقه یا ذاتیه: و آن قضیه ای است که ثبوت محمول برای موضوع آن (و یا سلب محمول از موضوع) به نحو اطلاق نیست بلکه مشروط به وجود ذات موضوع است و چون محمول از موضوع جدا شدنی نیست و به غیر ذات موضوع مقید نشده است، آنرا ضروریه مطلقه نامیده اند. چنانکه شیخ الرئیس در برهان شفا می گوید:

« إما أن یكون السلب و الايجاب دائما لم یزل و لا یزال، کقولنا الاباری واحد، و الباری لیس بجسم. أو یكون السلب و الايجاب لیس دائما علی الاطلاق، بل دائما مادام ذات الموضوع موجودا ذاتا کقولنا کل انسان حیوان بالضرورة، أی مادام کل انسان و کل موصوف بانسان - و هو الموضوع - موجود بالذات فإنه یوصف بأنه حیوان. » (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۱-۱۲۰)

یا نسبت سلبی و ایجابی محمول به موضوع ازلی و ابدی است؛ مثل الباری واحد، الباری لیس بجسم؛ یا دوام سلب و ایجاب به صورت مطلق نیست بلکه مقید به دوام وجود ذات موضوع است مثل کل انسان حیوان بالضرورة، یعنی تا وقتی که انسان و هر آنچه که موصوف به انسان است، که موضوع می باشد، ذاتا موجود باشد همانا موصوف به حیوانیت است. این گونه قضایا که به ضروریه ذاتیه موسوم اند در حمل ذات و ذاتیات بر ذات، و یا حمل لوازم ذات بر ذات صدق می کنند.

۲- مشروطه عامه: و آن قضیه ای است که ضرورت نسبت محمول به موضوع آن، نه به نحو اطلاق است و نه مشروط به وجود ذات موضوع، بلکه مشروط به ثبوت وصف عنوانی موضوع برای ذات موضوع است مثل « کل کاتب متحرک الاصابع مادام کاتبا ». ابو علی سینا در تفسیر مشروطه عامه و تفاوت آن با ضرورت ازلیه و ضرورت ذاتیه می گوید: « و أما الثالث، فأن یكون ذلك، مادام ذات الموضوع موصوفه بالصفه التي جعلت موضوعه معها، لا مادامت ذات الموضوع موجود؛ مثل قولک کل ابيض فهو ذو لون مفرق للبصر بالضرورة، ای دائما لم یزل و لا یزال. و لا ایضا مادام ذات ذلك الشیء الابيض موجوده، حتی

آن تلک الذات، إذا بقيت و لم تفسد، لكن الابيض زال عنهما، فقد توصف بأنها ذات لون مفرق للبصر بالضرورة؛ بل أن هذه

الضرورة، تدوم مادامت الذات موجودة، و لكن موصوفه بالبياض. « (همان، ۱۳۶۴: ۶-۳۵)

و اما قسم سوم از اقسام قضیه ضروریه آنست که ثبوت محمول برای موضوع مشروط به اتصاف ذات موضوع به وصف عنوانی آن است نه مشروط به وجود ذات موضوع. مثل کل ابيض فهو ذو لون مفرق للبصر بالضرورة، یعنی نه به دوام ازلی و ابدی و نه به شرط وجود آن شیء سفید، تا اینکه در صورت وجود ذات موضوع و زوال سفیدی باز هم اینگونه توصیف شود که بالضرورة دارای رنگ بازکننده چشم است، بلکه این ضرورت دوامش مشروط به دوام وصف عنوانی (بیاض) است نه مشروط به وجود ذات موضوع.

۴- ضروریه بشرط محمول: یعنی قضیه ای که ضرورت ثبوت محمول برای موضوع آن مشروط به وجود محمول است. در این گونه قضایا محمول قضیه در واقع جزئی از موضوع است یعنی موضوع قضیه به همان محمول مقید است مثل درخت میوه دار، میوه دار است بالضرورة. عبارت ابن سینا در این زمینه چنین است:

« و أما الرابع فأن یک. ن ذلك، مادام الحمل موجودا، و ليس له ضرورة بلا هذا الشرط، كقولنا إن زیدا بالضرورة ماش ماشیا؛ إذ ليس يمكن أن لا يكون ماشیا و هو یشی. « (همان: ۳۶) یعنی قسم چهارم از انواع قضایای ضروری، اینست که ضرورت ثبوت محمول برای موضوع موقعی است که حمل تحقق یابد، و بدون وجود این شرط ضرورتی در بین نخواهد بود، مثل سخن ما که می گوئیم: به ضرورت زید رونده است مادامی که رونده است. چرا که امکان ندارد در حالیکه راه می رود رونده نباشد.

۵- وقتی مطلقه: یعنی قضیه ای که در آن محمول از برای موضوع در وقت معینی ضرورتا ثابت است. مثل کل قمر منخسف وقت الحیلولة بالضرورة. چنانکه بو علی در کتاب نجات در بیان قضیه ضروریه وقتی مطلقه می گوید: « و أما الخامس، فأن تكون الضرورة وقتا معینا لابد منه، كقولنا: إن القمر ینکسف بالضرورة، و لكن ليس دائما، بل وقتا ما بعینه معینا. « (همان: ۳۶) یعنی قسم پنجم از اقسام ضروریه اینست که ثبوت محمول از برای موضوع در وقت معینی باشد که تحقق حکم محتاج و متوقف بر آن وقت معین است چنانکه گوئیم: به ضرورت ماه می گیرد؛ و لكن این حکم همیشگی و دائمی نیست بلکه در وقتی معین و مشخص تحقق می یابد.

۶- منتشره مطلقه: قضیه ضروریه منتشره مطلقه، قضیه ای است که محمول آن از برای موضوعش در وقت نا معین بالضرورة ثابت است که حکم به ضرورت نسبت منحصر به وقت معینی نیست. مثل کل انسان متنفس وقتا ما بالضرورة. بیان ابن سینا در کتاب نجات در مورد این قضیه، چنین آمده است: « والسادس، أن یکون بالضرورة وقتا ما، و لكن غیر معین؛ كقولک کل انسلن فإنه بالضررة یتنفس، ای وقتا ما، و ليس دائما و لا وقتا بعینه. « (همان: ۳۶) قسم ششم از اقسام ضروریه، قضیه ای است که ضرورت ثبوت محمول بر موضوع آن در وقت نا معین باشد، چنانکه گوئیم: به ضرورت هر انسانی نفس می کشد، یعنی در وقت نامعین؛ مراد از آن ضرورت حکم به صورت همیشگی یا در وقت معین نیست (بلکه منظور از آن حکم در وقت نامعین است).

قضیه دائمه: قضیه دائمه، قضیه ای است که در آن پیوسته و دائما نسبت ایجابی یا سلبی محمول برای موضوع

ثابت است، گرچه

عقل انفکاک این محمول را از موضوع، ممکن و جایز بداند. ابن سینا در این مورد می نویسد: « و اما مثال الذی هو دائم غیر ضروری، فمثل أن يتفق لشخص من الاشخاص ايجاب عليه او سلب عنه، صحبه مادام موجودا، و لم يكن يجب تلك الصحبه كما انه قد يصدق أن بعض الناس ابيض البشره، مادام موجود الذات، و إن كان ليس بضروری. » (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۱۵۰/۱)

مثال قضیه دائمی غیر ضروری اینکه حکم ایجابی یا سلبی برای فردی از افراد تا وقتی که ذات او موجود است صادق باشد ولی صدق این حکم ایجابی یا سلبی برای آن فرد، واجب و ضروری نباشد، چنانکه عنوان سفید پوست بر برخی از مردم مادام الذات صدق می کند گرچه صدق این عنوان برای آن فرد ضروری و واجب نیست. **ممکنه عامه:** ممکنه عامه قضیه ای است که در آن به سلب ضرورت خلاف نسبت حکم می شود. یعنی این قضیه بر این دلالت دارد که نسبت مذکور در قضیه، ممتنع نیست که اعم از واجب و ممکن به امکان خاص می باشد مثل کل موجود ممکن بالامکان العام.

فعلیه یا وجودیه: قسم چهارم از اقسام قضایای موجهه بسیطه، مطلقه عامه است که در آن به فعلیت یا تحقق نسبت در یکی از ازمینه ثلاثه حکم می شود. مثل کل انسان متنفس بالفعل. با توجه به مطالب گذشته، ده قضیه موجهه بسیطه حاصل شد که در مقام تصور، هر یک از این قضایای ده گانه می تواند به قید لاضرورت ذاتی، یا وصفی، و قید لادوام ذاتی یا وصفی مقید شود که بدین ترتیب چهل قضیه مرکبه حاصل می شود که هفت قسم آن در منطق حائز اهمیت و اعتبار خاص است، که عبارتند از: **مشروطه خاصه**، **عرفیه خاصه**، **وقتیه**، **منتشره**، **ممکنه خاصه**، **وجودیه لادائمه**، و **وجودیه لاضروریه** که می توان در این مورد به کتب مفصل منطقی مراجعه کرد.

۴- جواز اجتماع دو قضیه مطلقه با اختلاف در کم و کیف

بر خلاف نظر جمهور منطقیان قدیم، از نظر ابن سینا دو قضیه مطلقه در بسایط و مرکبات با اختلاف در کم و کیف متناقض نبوده و اجتماعشان در صدق جایز است. او در فصل دوم از نهج پنجم اشارات می گوید: همانا گروهی از مردم به غلط و بدون تأمل پنداشتند، که نقیض قضیه مطلقه، قضایای مطلقه است، و باور آنها در این مورد این بود که صرفا اختلاف در کم و کیف در قضایای مطلقه سبب تناقض است. غافل از اینکه اگر هیچکدام دائمیه نبوده و شامل همه زمانها نگردد قابل اجتماع خواهند بود. مثل « هر انسانی نائم است بالفعل » و « برخی انسان نائم نیست بالفعل » که هر دو قضیه باهم صادقند لذا برای تحقق تناقض میان این دو قضیه لازم است که اختلاف در جهت داشته باشند، بدین صورت که یکی دائمیه باشد. (ر.ک: ملکشاهی، همان: ۶-۸۵ و ۳۸۷)

۵- تناسب کمیت حد با ذات محدود و ضعف قاعده ایجاز و اختصار تعریف حقیقی

منطقیان قواعد و شرایطی را برای تعریف مطرح کرده و رعایت آنها را لازم دانسته اند که برخی از آن قواعد مثل قاعده ایجاز و اختصار در تعریف غیر قابل دفاع است. منطقیان معمولاً حد را بیان اجمالی و فشرده محدود دانسته و گفته اند که تعریف باید عبارتی کوتاه و مختصر باشد نه طولانی و مفصل. شیخ الرئیس در منطق اشارات در مقام انتقاد از این قاعده، بر

اساس مشرب ذات گرایانه خود می گوید: در تعاریف حقیقی، حد بایستی نمایانگر ذات محدود باشد و لذا این ذات محدود است که کمیت حد را تعیین می کند، پس کوتاهی یا طولانی بودن حد را نمی توان از پیش معین کرد. به علاوه کوتاه بودن کلام یک امر نسبی است، چه بسا کلامی نسبت به کلام دیگر، کوتاه است، و همان کلام کوتاه نسبت به یک کلام دیگر طولانی می باشد. و از آنجا که هر مطلوب تصویری دارای یک حد تام است، قاعده ایجاز و اختصار تعریف در کتب منطقیان در تعاریف حقیقی بی معنا است. بیان ابن سینا در این مورد چنین است:

« إذا كانت الأشياء التي تحتاج إلى ذكرها معدودة و هي مقومات الشيء لم يحتمل التحديد إلا وجها واحدا من العبارات التي تجمع المقومات على ترتيبها اجمع، و لم يكن أن يوجز و لا أن يطول؛ لأن إيراد الجنس القريب يغني عن تحديد واحد واحد من المقومات المشتركة إذا كان اسم الجنس يدل على جميعها دلالة التضمن، ثم يتم الأمر بإيراد الفصول، و قد علمت انه إذا زادت الفصول على واحد لم يحسن الإيجاز و الحذف إذا كان الغرض بالتحديد تصور كنه الشيء كما هو، و ذلك يتبعه التمييز أيضا. ثم لو تعمد متعمد او سها ساه او نسا ناس اسم جنس و اتى بدله بحد الجنس لم نقل أنه خرج أن يكون حادا مستعظمين صنيعة في تطويل الحد، فلا ذلك الإيجاز محمود كل ذلك الحمد، و لا هذا التطويل مذموم كل ذلك اللزم إذا حفظ فيه الواجب من جمع و الترتيب.

و كثيرا ما يتتبع في الرسوم بزيادة تزيد على الكفاية للتمييز و ستعلم الرسوم عن قريب. ثم قول القائل: إن الحد قول وجيز، كذا و كذا، يتضمن بيانا لشيء اضافي مجهول، لان الوجيز غير معدود. فربما كان الشيء وجيزا بالقياس الى شيء، طويلا بالقياس الى غيره، و استعمال امثال هذا في حدود امور غير اضافيه خطأ قد ذكر لهم في كتبهم، فليتذكروه. » (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۱-۱۰۰؛ ر.ک: نظر نژاد، ۱۳۸۱: ۵-۶۴)

چون اموری که آوردن آنها در تعاریف حدی لازم هست یعنی ذاتیات محدود، معین و مشخص اند، تعریف حدی جز به یک عبارتی که بیانگر تمامی ذاتیات محدود با ترتیب خاص باشد صورت دیگری نخواهد داشت؛ بنابراین ایجاز یا تطویل تعریف حدی ممکن نیست. زیرا با آوردن جنس قریب در تعریف نیازی به ذکر جداگانه همه آن ذاتیات مشترک نخواهد بود، چرا که آن، اسم جنسی است که به دلالت تضمینی بر تمامی ذاتیات محدود دلالت دارد؛ و آنگاه با آوردن فصول، معنای محدود کامل می شود. و پیش از این دانستی که اگر تعداد فصول بیش از یکی باشد و مقصود از تعریف حدی تصور کنه و حقیقت شیء باشد، ایجاز و حذف برخی از فصلها پسندیده نیست. چرا که تصور حقیقت شیء جدا سازی آنرا از غیر آن نیز به دنبال دارد. پس اگر کسی از روی عمد یا فراموشی به جای عنوان جنس، حد آنرا بیاورد و حد را طولانی سازد، نمی گوییم که او از تعریف حدی عدول کرده و کاری هائل و نادرست انجام داده است. پس موقعی که در تعریف حدی جمع و ترتیب لازم رعایت شده باشد، نه آن ایجاز کاملا پسندیده و ستوده است، و نه این تطویل کاملا ناپسند و نکوهیده است.

چه بسا در تعاریف رسمی چیز هایی به تعریف اضافه می شود که با فقدان آنها نیز شیء مورد تعریف از اغیار امتیاز می یابد که بزودی در رسمها خواهد آمد. حال سخن آن کس که در

تعریف حد می گوید: « حد سخنی کوتاه و چنین و چنان است » بیانش دارای یک امر نسبی نامعلوم است، چرا که موجز و کوتاه بودن حد معینی ندارد، چه بسا کلامی نسبت به کلام دیگر کوتاه است و همان کلام کوتاه در

مقایسه با یک کلام سوم طولانی است. و به کار گرفتن چنین عبارتی (امر نسبی) در تعریف حقیقی و غیر نسبی خطا و نادرست است، پس خطا و نادرستی این امور را در کتب منطقیان به خاطر بسپارید.

۶- ملاک استغنای از تعریف حدی و صعوبت دسترسی به حدود حقیقی اشیا

اغلب فلاسفه و منطقدانان بساطت را ملاک استغنای از تعریف حدی دانسته اند منتهی برخی از آنها استغنای از تعریف را تعریف ناپذیری تلقی می کنند، از نظر ابن سینا هر آنچه بسیط و غیر مرکب باشد حد ندارد و از تعریف حدی بی نیاز است. محدود باید مرکب از جنس و فصل باشد، لذا امر بسیط، مثل مفهوم وجود، نیازمند به تعریف نیست و تنها با توجه یافتن، صورتی از آن در ذهن حاضر می شود. (رک: نظر نژاد: ۴۳) وی در این باره می گوید:

« الحد قول دال علی ماهیه الشیء و لا شک فی أنه یكون مشتملا علی مقوماته اجمع، و یكون لا محاله مرکبا من جنسه و فصله،... و ما لم یکن للشیء ترکیب فی حقیقته لم یدل علیها بقول، فکل محدود مرکب فی المعنی. » (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۹۸/۱-۹۵)

حد سخنی است که بر ماهیت و حقیقت چیزی دلالت دارد و شکی نیست که حد مشتمل بر همه ذاتیات محدود است، و به ناچار، از جنس و فصل محدود ترکیب می یابد،... تا در حقیقت چیزی ترکیب نباشد، سخنی بر آن دلالت نخواهد کرد، پس هر محدودی در معنی مرکب است.

با فرض امکان اطلاع بر حقایق اشیا، دسترسی به حدود حقیقی اشیا، امری محال و یا بسیار دشوار است، به گونه ای که هر آنچه که به عنوان فصل ذکر می شود، در واقع عبارت از خواص اشیا است نه فصول حقیقی. ابن سینا در رساله حدود خود در مورد حدود حقیقی اشیا می گوید:

« فاما الحدود الحقیقیه فإن الواجب فیها بحسب ما عرفنا من صناعه المنطق أن تكون داله علی ماهیه الشیء و هو کمال وجوده الذاتی حتی لا یشذ من المحمولات الذاتیه شیء الا و هو یتضمن فیہ إما بالفعل و إما بالقوه. » (ابن سینا، ۱۳۱۸: ۴۸)

بر طبق معرفتی که ما از علم منطق داریم حدود حقیقی باید بر ماهیت و حقیقت و کمال وجود ذاتی شیء محدود دلالت کند به طوری که بیانگر همه ذاتیات آن باشد و هیچ یک از محمولات ذاتی آن بیرون از دایره شمول تعریف نباشد بلکه اینچنین تعریفی لازم است که بالفعل و یا بالقوه تمامی ذاتیات محدود را در بر داشته باشد.

او سپس در تعقیب سخنان خود می گوید: مقصود حکما از تعریف و تحدید ممکنات، صرفا تمییز ذاتی نیست چرا که تمییز ذاتی چه بسا با جنس بعید و فصل سافل صورت می گیرد؛ بلکه مقصود و مراد آنها اینست که همه ذاتیات و فصول و اجناس قریب و بعید را در حد بیان کنند تا صورتی معقول و مساوی با صورت واقعی شیء محدود در نفس انسان انطباع یابد تا حد حقیقی با محدود

واقعی مطابقت کامل نماید. بنابراین لازم است که اول نزدیکترین جنس را بیاوریم تا بیانگر تمامی ذاتیات مشترک محدود باشد؛ آنگاه همه فصلهای مطلوب (یعنی فصل قریب که نمایانگر تمامی فصول شیء محدود است) را در پی آن قرار می دهیم تا تطابق مفهومی و مصداقی تام و کامل میان حد و محدود برقرار شود گرچه برای امتیاز ماهیت شیء مجهول از سایر ماهیات، آوردن یکی از آن فصول کافی است. (همان: ۴۸)

شیخ الرئیس در مقام اشاره به دشواری و صعوبت تحدید و تعریف حقیقی می گوید: « فإن اصدقائی سألونی أن املی علیهم حدود اشیاء، یطالبوننی بتحدیدها فالتعفیة من ذلك علما بأنه کالامر المتعذر علی البشر سواء کان تحدیدا او رسما. و إن المقدم علی هذا بجرأه و ثقہ لحقیق أن یكون من جهة الجهل بالمواضع التي منها تفسد الرسوم و الحدود. » (همان: ۴۷)

دوستانم از من خواستند، حدود چیزهایی را که مورد خواهش آنها است برایشان املا کنم، از این کار پوزش خواستم، چون می دانستم که تعریف، خواه به حد و خواه به رسم، برای آدمی بسی دشوار است، و آن کس که با جرأت می خواهد بدان دست یازد، سزاوار آنست که به سبب نادانی، به حد و رسم های نادرست برسد.

ابن سینا سپس می افزاید که چگونه می توان لازم غیر مفارق را از ذاتی مقوم تشخیص داد با اینکه لازم غیر مفارق در مقام تصور هم از مطلوب انفکاک ناپذیر است؟ آدمی چگونه می تواند در تمامی موارد نزدیکترین جنس را پیدا کند و از برگزیدن جنس بعید به جای جنس قریب غافل نباشد؟ چون ترکیب که وسیله تحصیل و اکتساب حدود است او را به این کار رهنمون نمی شود و اکتساب ذاتیات مقوم از راه تقسیم و برهان هم که امری بسیار دشوار است. حال بر فرض که جنس قریب حاصل شود چگونه می توان به همه فصول مقوم محدود دست یافت تا مطابقت کامل از نظر مصداق و مفهوم میان حد و محدود حاصل شود؟ سؤال هایی از این قبیل ما را از دست یافتن به حدود حقیقی ماهیتهای ممکن، بجز در موارد استثنایی، نا امید و مایوس می سازد. و دسترسی به حدود ناقص و رسوم تام و ناقص هم با یک سری دشواریها و مشکلات روبرو است. (ر.ک: همان: ۹-۴۸)

خود ارسطو هم به صعوبت تعریف حدی اعتراف کرده و اکثر فلاسفه در این نظر با ابن سینا هم عقیده اند. تا جایی که شیخ اشراق سهروردی دسترسی به ذاتیات اشیا و حدود حقیقی را برای انسان محال دانسته و می گوید که خاصه مرکبه تنها تعریفی است که برای آدمی امکان پذیر است. (ر.ک: سهروردی، ۱۳۵۵: ۱۸؛ قطب الدین، ۱۳۱۵: ۴-۵۱)

۷- قیاس اقترانی شرطی و انواع آن

قیاس اقترانی شرطی و انواع آن از ابتکارات و نوآوریهای ابن سینا است. ارسطو در کتاب چهل و چهارم ارغنون به بحث تفصیلی در مورد قیاسهای شرطی وعده داده، ولی هرگز به آن وعده خود عمل نکرده است. و فارابی در کتاب اوسط و ابن زرعه در کتاب منطق خود از قیاسهای استثنایی سخن گفته و آنرا قیاس شرطی خوانده اند. منطقیان پس از ارسطو، قیاس را به شرطی و حملی تقسیم کرده، و قیاس شرطی را به قیاس استثنایی اختصاص دادند، ولی ابن سینا قیاسهای اقترانی شرطی را بیان نموده و

می گوید که در منطق ارسطویی قیاسهای اقترانی شرطی مطرح نشده است. (ر.ک: لوکری، همان: ۵۱)

شیخ الرئیس ابتدا قیاس را به اعتبار وجود خود نتیجه یا نقیض نتیجه و یا عدم وجود آن در مقدمات به قیاس اقترانی و استثنایی تقسیم می کند و سپس قیاس اقترانی را بر دو نوع حملی و شرطی تقسیم نموده، و در مورد انواع هشتگانه قیاس اقترانی شرطی به تفصیل سخن رانده است. انواع قیاس اقترانی شرطی عبارتند از: صغرای حملیه با کبرای متصله و منفصله، صغرای متصله با کبرای حملیه و متصله و منفصله، و صغرای منفصله با کبرای حملیه و متصله و منفصله. وی در کتاب شفا تمامی اقسام هشتگانه را مطرح کرده است، ولی در کتاب اشارات خود سه قسم از آنها را دور از طبع دانسته و از بحث تفصیلی آنها پرهیز کرده است؛ و آن سه قسم عبارتند از: صغرای منفصله با

کبرای متصله و منفصله، و صغرای متصله با کبرای منفصله. (ر.ک: ملکشاهی، همان: ۸۹ و ۴۶۰ و ۵۰۳) عبارت ابن سینا در کتاب اشارات چنین است:

« القیاس علی ما حققناه نحن علی قسمین: اقترانی، و استثنائی، و الاقترانی هو الذی لا يتعرض فیہ التصریح بأحد طرفی النقیض الذی فیہ نتیجه بل إنما یكون فیہ بالقوه ... و اما الاستثنائی فهو الذی يتعرض فیہ التصریح بذلك ... والاقترانیات قد تكون من حملیات ساذجه، و قد تكون من شرطیات ساذجه، و قد تكون مرکبه منهما. و التي هی من شرطیات ساذجه و قد تكون من متصلات ساذجه، فقد تكون من منفصلات ساذجه، و قد تكون مرکبه منهما. و اما عامه المنطقیین فانهم انما تنبهوا للحملیات فقط، و حسبوا أن الشرطیات لا تكون الا استثنائیة فقط، و نحن نذكر الحملیات باصنافها، ثم نتبعها ببعض الاقترانیات الشرطیه التي هی اقرب الی الاستعمال، و اسد علوقا بالطبع، ثم نتبعها بالاستثنائیات ... » (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۲۳۵)

آنگونه که ما تحقیق کردیم قیاس بر دو قسم است یکی قیاس اقترانی و دیگری قیاس استثنایی. در قیاس اقترانی خود نتیجه و یا نقیض آن به صورت آشکار (به همان صورت خود و بالفعل) در مقدمات نیست. بلکه به صورت بالقوه مذکور است (مثل عالم جسمانی متغیر است و هر متغیری حادث است پس عالم جسمانی حادث است). ... ولی در قیاس استثنایی نتیجه یا نقیض آن به صراحت در قیاس ذکر می شود (مثل اگر خورشید طلوع کند روز موجود است لکن خورشید طالع است پس روز موجود است، و مثال دیگر اینکه اگر خورشید طلوع کند روز موجود است لکن روز موجود نیست پس خورشید طالع نیست). ... و قیاس اقترانی از سه حال خارج نیست یا هر دو مقدمه اش حملیه است یا هر دو شرطیه، و یا مرکب از آن دو است، و قیاسی که هر دو مقدمه اش شرطیه باشد سه حالت دارد یا هر دو مقدمه اش متصله است، یا هر دو منفصله و یا مرکب از آن دو است. اما همه منطقیان تنها به قیاسهای حملی توجه کردند و چنین پنداشتند که تنها قیاس استثنایی مرکب از قضایای شرطی است، و ما تمامی قضایا و قیاسهای حملی را بر می شماریم، آنگاه بعضی از قیاسهای اقترانی شرطی را که به طبع نزدیکتر، و موارد کاربردش بیشتر است، به دنبال آن می آوریم، و سپس قیاسهای استثنایی را بیان خواهیم کرد ...

۸- فعلیت ثبوت وصف عنوانی موضوع برای ذات آن در باب عقد الوضع

ابن سینا در باب عقد الوضع، ثبوت وصف عنوانی موضوع را برای ذات آن بالفعل می دانست نه بالامکان یا بالقوه، آن گونه که عقیده فارابی است. از نظر فارابی کیفیت وصف عنوانی موضوع به ذات آن، معنایی عام است که قوه و امکان را هم شامل می شود، مثلا همینکه به نطفه اشاره کرده و بگوییم که این موجود ضرورتا انسان است، نام انسان به قوت و امکان بر موضوع صادق است. ولی از نظر ابن سینا ثبوت وصف عنوانی موضوع از برای ذات آن، فعلیت دارد، مثلا وقتی می گوییم هر سفید نور خورشید را منعکس می کند منظور عبارت از آن ذاتی است که هم اکنون سفید است نه آنچه که آمادگی سفید شدن دارد؛ لذا صرفا با توجه به اینکه نطفه بالقوه انسان است، نمی توانیم به نطفه اشاره کرده و بگوییم که این انسان ممکن است دانشمند گردد، اما موقعی که وصف عنوانی موضوع برای ذات آن فعلیت یابد، خواه این فعلیت در ظرف ذهن یا ظرف خارج باشد می توان محمول را برای اینچنین

ذاتی نسبت داد. ابن سینا در فصل پنجم از نهج چهارم اشارات آنجا که کلی طبیعی بودن موضوع احکام در علوم را بیان می کند با عبارت «کان موصوفا بـ (ج) فی الفرض الذهنی او الوجود الخارجی» به همین عقیده خود اشاره کرده است. که می گوید:

«اعلم أنا إذا قلنا كل (ج) (ب) فلسنا نعني أن كليه (ج) او الجيم الكلي (ب)، بل نعني به أن كل واحد واحد مما يوصف بـ (ج) كان موصوفا بـ (ج) فی الفرض الذهنی او الوجود الخارجی، ... و ذلك الشيء موصوف بأنه (ب) ...» (همان: ۱۶۰ و ۱۶۲؛ ملکشاهی، همان: ۲-۸۱)

بدان آنگاه که گوئیم هر ج ب است منظور ما این نیست که کلیت ج و یا ج کلی ب است (یعنی نه کلی منطقی مورد نظر است و نه کلی عقلی، بلکه منظور از موضوع این قضیه یکایک از افراد موضوع است که کلی طبیعی بر آنها صادق است) بلکه خواست ما آنست که یکایک از آنچه به ج موصوف می شود، و در ظرف ذهن و در وجود خارجی به ج موصوف است ... همان چیز به ب موصوف است، ...

ابن سینا در قیاس شفا این نظر خود را به صراحت بیان کرده است، بدینسان که می گوید:

«فقولنا كل ابيض، معناه كل واحد مما يوصف بأنه ابيض دائما او غير دائم كان موضوعا للابيض موصوفا به او كان نفس الابيض، و هذه الصفة ليست صفة الامكان و الصحة. فإن قولنا: كل ابيض، لا يفهم منه البتة أنه كل ما يصح أن يكون ابيض، بل كل ما هو موصوف بالفعل بانه ابيض كان وقتا ما، غير معين او معينا او دائما بعد أن يكون بالفعل.» (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۱-۲۰؛ ملکشاهی، همان: ۸-۱۴۷)

وقتی که می گوئیم هر سفید، معنایش اینست که هر یک از آحاد ذاتی که همیشه یا گاهی متصف به سفیدی یا موضوع سفید است و به سفید موصوف می گردد و یا اینکه خود سفید است، و این صفت (عقد الوضع)، صفت امکان و قوه نیست، چرا که منظور ما از هر سفید این نیست که هر آنچه که آمادگی سفید شدن دارد، بلکه مقصود آن ذاتی است که هم اکنون بالفعل سفید است، خواه در وقت معین یا نامعین یا همیشه بعد از آنکه سفید فعلیت یافت.

و سپس در جای دیگر می افزاید: «فقد بان من هذا أن قولنا: كل (ب) (الف) معناه كل واحد واحد مما يوصف و يفرض أنه بالفعل (ب) دائما او غير دائم، فانه موصوف أيضا بأنه (الف) ...» (ابن سینا، همان: ۷-۲۶)

از این مطالب روشن شد که وقتی می گوئیم: هر ب الف است معنایش اینست که هر یک از افرادی که بنا به فرض یا به حقیقت عنوان ب بر آن فعلیت دارد، خواه این صفت برخی از اوقات و یا همیشگی باشد، اینچنین موضوعی به الف موصوف است ...

تقریبا تمامی منطقیان بعد از ابن سینا در باب عقد الوضع از او پیروی کردند، و ثبوت وصف عنوانی را برای ذات موضوع، بالفعل دانستند. (ملکشاهی، همان: ۸۵)

۹- انعکاس قضیه موجبه ضروریه به صورت موجبه جزئیه مطلقه عامه

ارسطو عکس مستوی قضیه موجبه جزئیه ضروریه و موجبه کلیه ضروریه را به صورت موجبه جزئیه ضروریه آورده است. بدینسان که می گوید: «فاما الموجبتان فكل واحد منهما تنعكس جزئیه،... إن كان بالاضطرار أن كل

(ب) (الف) او بعضها (الف)، فبالاضطرار بعض (الف) (ب)، لانه إن كان بعض (الف) (ب) بلا اضطرار، فان بعض (ب) (الف) بلا اضطرار. « (ارسطو: ۱۱۵)

موجبه کلیه و موجبه جزئیه هر دو به صورت موجبه جزئیه عکس می شوند، چرا که اگر ضرورتا هر ب الف باشد یا ضرورتا برخی ب الف باشد، پس ضرورتا برخی الف هم ب خواهد بود، و دلیلش اینست که اگر برخی الف ب ضروری نباشد، برخی ب الف هم ضروری نخواهد بود، (که برخلاف فرض است چون فرض کردیم که ضرورتا برخی ب الف است).

ابن سینا بر خلاف نظر ارسطو می گوید که عکس قضیه موجبه ضروریه کلیه و جزئیه، به صورت موجبه جزئیه مطلقه عامه است نه ضروریه. چرا که ممکن است در یک قضیه حمل محمول بر موضوع ضروری باشد ولی حمل موضوع بر محمول ضروری نباشد. مثل هرکاتی انسان است ضرورتا، که در عکس آن گوئیم برخی انسان کاتب است بالفعل. بیان ابن سینا در این مورد چنین است:

« و الکلیه الموجهه الضروریه تنعکس علی نفسها جزئیه موجهه لما بین من حکم المطلق العام، لکن لا یجب أن تنعکس ضروریه، فانه یمكن أن یكون عکس الضروریه ممکنا، فانه یمكن أن یكون (ج) کالضحاک ضروریا له (ب) کالانسان، و (ب) کالانسان غیر ضروری له (ج) کالضحاک. و من قال من غیر هذا و أنشأ أن یحتال فیہ فلا تصدقه، فعکسها إذن الامکان الاعم. « (ابن سینا، ۱۴۰۳: ۲۰۹)

موجبه کلیه ضروریه به صورت موجبه جزئیه عکس می شود، که دلیلش در قضیه مطلقه عامه بیان شده است، اما لازم نیست که به صورت ضروریه عکس شود، چرا که ممکن است عکس ضروریه، ممکنه (منظورش غیر ضروریه است نه ممکنه عامه) باشد زیرا ممکن است که ب (مثل انسان) برای ج (مثل خندان) ضروری باشد، ولی ج (خندان) برای ب (انسان) ضروری نباشد. آن کس که به غیر از این سخن بگوید و بخواهد در این مورد حیلتي به کار برد، سخن او را باور نکن، بنابراین عکس آن به امکان اعم است. چنانکه گفته شد منظور از امکان اعم در این عبارت ابن سینا غیر ضروری است نه امکان عام اصطلاحی؛ چرا که عکس ضروریه، مطلقه عامه است نه ممکنه عامه. (ملکتهای، همان: ۸-۸۷)

« منابع »

- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، شرح خواجه نصیر طوسی، ج ۱، دفتر نشر کتاب، تهران، ۱۴۰۳ ق.
- ابن سینا، رساله حدود، پیوست تسع رسائل فی الحکمه و الطبیعیات، قسطنطنیه ۱۲۹۸، بمبئی ۱۳۱۸.
- ابن سینا، شفا، منطق، کتاب برهان، قاهره، ۱۳۷۵ ق، ۱۹۵۶ م.
- ابن سینا، شفا، منطق، کتاب سفسطه، قاهره، ۱۹۵۸ م، افسست قم، ۱۴۰۵ ق.
- ابن سینا، شفا، منطق، کتاب قیاس، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
- ابن سینا، شفا، منطق، کتاب مقولات، چاپ مصر، ۱۳۷۱ ق، ۱۹۵۲ م.
- ابن سینا، منطق المشرقیین، کتابفروشی جعفری، تهران، افسست از روی نسخه مصر.
- ابن سینا، نجات، دانشگاه تهران، ۱۳۶۴ ش.

- ارسطو، منطق، جزء اول، ترجمه تزاری، تحقیق عبد الرحمان بدوی، چاپ وكالة المطبوعات کویت و دار القلم بیروت .
- خندان، سید علی اکبر، منطق کاربردی، تهران-قم، ۱۳۷۹ ش .
- خواجه نصیر طوسی، ابو جعفر، شرح اشارات و تنبیهات، تهران ۱۴۰۳ ق .
- دانش پژوه، محمد تقی، دیباچه کتاب نجات ابن سینا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴ ش .
- سهروردی، شهاب الدین یحیی، حکمه الاشراق، پیوست مجموعه دوم مصنفات شیخ اشراق، انجمن فلسفه ۱۳۵۵ ش، انستیتو ایران و فرانسه ۱۳۳۱ ش .
- قطب الدین شیرازی، محمود ابن ضیاء الدین، شرح حکمه الاشراق سهروردی، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۱۵ ق .
- لوکری، ابوعباس، بیان الحق بضمن الصدق، المنطق، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش .
- ملکشاهی، حسن، ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات ابن سینا، منطق، تهران، ۱۳۶۹ ش .
- نظر نژاد، نرگس، ماهیت و انواع تعریف، مؤسسه تحقیقاتی سه علامه تبریزی، ۱۳۸۱ ش .
- هادوی تهرانی، مهدی، گنجینه خرد، ج ۲، انتشارات الزهرا، تهران، ۱۳۶۹ ش .